

میان ما در شهر: مادیت، سوژکتیویته و اجتماع در عصر شهری شدن جهانی^۱

مارتین کاورد

ترجمه‌ی نریمان جهانزاد

چکیده: در این مقاله چالش‌های مفهومی پیش روی سوژکتیویته و اجتماع، در عصر شهری شدن جهانی را مورد بررسی قرار می‌دهم. محیط شهری از مجموعه‌ی پیچیده و در هم تافته‌ای از موجودات انسانی و نوانسانی تشکیل شده است. بنابراین سوژکتیویته‌ی سیاسی شهری از خلال رابطه‌ای مشخص با مادیت [=ماتریالیته] قوام می‌یابد. این تامل مجدد بر سوژه، ریخت‌شناسی کلاسیک را که [همیشه] پایه و اساس مفاهیم شهروندی و اجتماع بوده است به چالش می‌کشد. این ریخت‌شناسی بر مفهوم خودآینی استوار است؛ مفهومی که بر اساس جدایی‌پذیری عامل^۲ از بستر و اجتماع بنا شده است. شهری شدن جهانی، برداشت سنتی از سوژه‌ی شهری به عنوان شهروندی خودآیین یا مستقل^۳ را به چالش می‌کشد. در تقابل با ریخت‌شناسی‌های سیاسی کلاسیک، من از طریق شرح نوانسی از بس‌گانگی شبکه‌ای متکثر تکین بودن^۴، برآن‌ام که سوژکتیویته‌ی سیاسی شهری^۵ از رهگذر نوعی در معرض‌بودگی [یا گشودگی] ناگزیر^۶ به سوی دیگری تقویم می‌یابد؛ در معرض‌بودگی‌ای که از طریق آنچه در شهر «بین ما» مشترک است، پدید می‌آید: یعنی ساخت مادی محیط شهری.

کلید واژه‌ها: سرهم‌بندی^۷، شهر، شهروندی، اجتماع، زیرساخت، مادیت، سوژکتیویته، شهری شدن

«سنگ، شیشه، بتون و ماسه

تمام چیزهایی که برای در کنار هم بودنمان داریم»

جَمی، تی، ماشین انسان (EMI, 2009)

مقدمه

در این مقاله به بررسی نحوه‌ی منجرشدن شهری شدن جهانی به دو مساله‌ی شهروندی و اجتماع می‌پردازم. به ویژه این موضوع را برمی‌رسم که شهری شدن جهانی فیگور کلاسیک شهروند را متحول نموده، و به عنوان سرهم‌بندی‌ای متشکل از مواد انسانی و نوانسانی بازصورت‌بندی می‌کند. فیگوری که به طور کلاسیک، دانش‌پژوهان رشته‌های مختلف اعم از فلسفه، جامعه‌شناسی، نظریه‌ی سیاسی و جغرافیای انسانی آن را به عنوان فردی خودآیین در نظر گرفته‌اند که از بستر و زمینه‌اش جدا است. این بازصورت‌بندی شهروند، پرسش‌هایی را در باب اجتماع‌ای که سوژه‌ی سیاسی بدان تعلق دارد و از خلال آن ویژگی‌های سیاسی‌اش را بیان و دنبال می‌کند، پیش می‌کشد. این امر مستلزم بررسی و ارزیابی پیوندی^۸ است که به عنوان امر برساننده‌ی دینامیک چنین اجتماع‌ای تلقی می‌شود. بطور کلاسیک گفته می‌شود اجتماع محصول نوعی پیوند موجودات به یکدیگر است که سبب تگون چیزی می‌شود که این موجودات به-نفسه و فی-نفسه، یا حتی در تجمع در یک مکان واحد، فاقدش هستند. به این معنا، اجتماع به چیز یا دینامیکی راجع است که زمانی به پیدایی می‌آید که چیزی «میان» این افراد [یا تکینگی‌ها] وجود داشته باشد، بطوریکه آن‌ها به نوعی جمعیت [= کلکتیویته‌ی] سیاسی مبدل گردند. در این مقاله می‌پرسم در شهر معاصر چه چیزی «میان ما» است.

در آنچه در پی می‌آید در سه گام مفصل به بررسی امکانی می‌پردازم که شهری شدن جهانی در خصوص صورت‌بندی مجدد سوژکتیویته‌ی سیاسی ایجاد کرده است. نخست، به بررسی تلقی کلاسیک از سوژکتیویته‌ی سیاسی می‌پردازم که هر

^۱ این متن برگردانی است از مقاله‌ای با مشخصات زیر:

Coward, Martin (2012): Between us in the city: materiality, subjectivity, and community in the era of global urbanization, *Environment and Planning D: Society and Space*, volume 30, pages 468-481.

^۲ agent

^۳ Autonomous citizen

^۴ Reticulated multiplicity of being singular plural

^۵ Urban political subjectivity

^۶ Ineluctable exposure

^۷ assemblage

^۸ bond

صورت‌بندی مجددی [از سوژکتیویته] با توجه به آن درک می‌گردد: یعنی بر اساس شهروندی و اجتماع. بطور مشخص‌تر، به تامل در باب نحوه‌ی درهم‌تنیدگی و ارتباط شهر و شهروند می‌پردازم و جدایی‌ناپذیر بودن مفاهیم شهروند و اجتماع را برمی‌رسم. استدلال خواهم کرد که پرابلماتیک سوژکتیویته‌ی سیاسی که در روابط میان شهروند و اجتماع تجلی یافته است، مشخصاً منشی شهری (urban) دارد. بطور مشخص، [پرداختن به دو مفهوم] شهروند و اجتماع راهی است برای ترسیم رابطه‌ی سوژه با تکتی که حیات شهری را تعریف و تعیین می‌کند. به دیگر سخن، می‌توانیم بگوییم این دو مفهوم، راهی هستند برای ترسیم نوعی شیوه‌ی متمایز شهری بودن-با-دیگران^۱. بودن-با-دیگران دال بر آن است که سوژه‌ها، افرادی مجزا و منفک نیستند، بلکه همیشه پیشاپیش با یکدیگر در ارتباط و پیوندند. چنین ارتباطی، ولو بطور حداقلی، بر یک‌جور بند و پیوند دلالت دارد: چیزی میان ما، بطوریکه ما به هم ربط داریم، با هم در پیوندیم و اتم‌هایی مجزا نیستیم. این پیوند این پرسش را پیش می‌کشد که در شهر چه چیزی بین ماست (و اینکه امر برساننده‌ی تکتی که به عنوان ویژگی مبرز شهریت شناخته می‌شود، کدام است).

در گام دوم، از طریق بررسی پویایی‌های اصلی شهری شدن جهانی، به پرسش مزبور، یعنی اینکه چه چیزی در شهر میان ماست، خواهم پرداخت. در کانون شهری شدن جهانی مسائلی مربوط به زیرساخت قرار دارد. من به واکاوی نقشی که زیرساخت‌ها در تقویم و برهم‌کنش^۲ پویایی‌های اصلی شهری شدن معاصر ایفا می‌کنند، می‌پردازم: گران‌شهرها^۳ و زاغه‌ها. شهریت معاصر از رهگذر نحوه‌ی شکل‌گیری اشکال متمایز زندگی، از طریق زیرساخت‌ها، تعریف شده است. زیرساخت به عنوان پایه و اساس سازماندهی، ارتباطات، یا جابجایی، به انواع خاصی از سوژکتیویته شکل می‌بخشند. به این اعتبار حیات شهری معاصر، سرهم-بندی [یا مجموعه‌ی] پیچیده و در هم تافته‌ای از اجزای نامتجانس، انسانی و غیرانسانی، است. بر این اساس من به ترسیم [ویژگی‌های] این سرهم‌بندی می‌پردازم که ساخت و ساکنین شهری را به تکتی از سوژه‌ها در عصر معاصر شهری شدن جهانی، پیوند می‌دهد. از آنجا که زیرساخت و ساختار مادی شهرهاست که سوژه را به درون رابطه‌ی متقابل سنجاق می‌کند، می‌توانیم بگوییم که این‌ها [یعنی همین ساختار مادی] چیزهایی‌اند که در شهر معاصر بین ما هستند. بنابراین سوژه‌های سیاسی شهری از خلال ساختار مادی شهر که برساننده و مقوم اشکال زندگی‌شان است، با یکدیگر در ارتباط‌اند. در اینجا به‌ویژه علاقه‌مند به بررسی وضعیتی هستم که در آن سوژکتیویته‌ی سیاسی به عنوان نوعی در معرض بودگی دوسویه به روی غیریت، از رهگذر رابطه‌ای مشترک با ساختار شهری، بازصورت‌بندی می‌شود.

در گام آخر، به این در معرض بودگی به روی غیریت باز می‌گردم و رابطه‌ی میان سوژه‌های سیاسی با یکدیگر را که بر ساخته‌ی زیرساخت‌های مادی شهر معاصر هستند، مورد مذاقه قرار می‌دهم. این تلقی که سوژکتیویته‌ی سیاسی شهری، بر ساخته‌ی نوعی سرهم‌بندی یا تجمیع است که سوژه‌ها را از خلال زیرساخت‌های مادی با یکدیگر در پیوند قرار می‌دهد، برداشت سنتی از شهروند به عنوان فردی خودآیین و منفک از بسترش را تغییر می‌دهد و در قالب مفهومی تازه‌ای می‌ریزد. تاجاییکه چیزهای میان ما در شهر معاصر برساننده‌ی سوژکتیویته‌های سیاسی متمایز باشد، بستر و سوژکتیویته‌ی سیاسی بطور متقابل برساننده‌ی یکدیگر خواهند شد. بنابراین، برداشت‌های سنتی از شهروند، از طریق سرهم‌بندی‌ای که شهری شدن جهانی تعیین می‌کند، تغییر و صورت‌بندی جدیدی می‌یابد. در واکاوی این صورت‌بندی مجدد، بر آنم که می‌بایست تلقی سنتی از سوژکتیویته‌ی سیاسی به عنوان قسمی رابطه‌ی رودرو میان افراد را تغییر دهیم. به عوض یک رابطه‌ی رودرو، باید این سرهم‌بندی را به عنوان نوعی رابطه‌ی بساوش^۴ بفهمیم: در معرض غیریت بودن، در نقطه‌ی [یا در هنگام/محل/مکان] تماس یا مفصل‌بندی [یا چفت و بست شدن]. با چنین درکی خواهیم دید که شهری شدن جهانی، پرابلماتیک‌های شهروندی و اجتماع در عصر معاصر را بازصورت‌بندی می‌کنند.

شهرها و شهروندی

همانطور که هولستون و آپادورای^۵ (۱۹۹۶، صص. ۱۹۶-۱۹۷) می‌گویند، شهر به عرصه‌ای بدل شده است که در آن مطالبات و خواست‌های جدید شهروندی در حال تحول‌یافتن به شکل جریان‌های فراملی ثروت، بدن‌ها، کالاها و ایده‌هایی هستند که ویژگی‌های سنتی شهروندی ملی را از بین برده و در قالبی جدید در آورده‌اند. هولستون و آپادورای استدلال می‌کنند که مدت‌های مدیدی از عصر مدرن، شهروند به عنوان سوژه‌ی سیاسی‌ای درک می‌شد که از طریق رابطه‌ی متمایزی که با دولت-ملت داشت، قوام می‌یافت. چنین برداشتی از [مفهوم] شهروندی، متضمن رابطه‌ای بود که بنا بر آن، حقوق و مسئولیت‌ها [ی]

¹ Distinctly urban way of being-with-others

² interrelation

³ metacities

⁴ touch

⁵ Holston and Appadurai

شهروندان] از طریق به رسمیت شناخته شدن شهروندان (و معمولاً ادغام شدنشان در) دولت-ملت تعیین می‌شد. چنین [برداشتی از] شهروندی، رابطه‌ای است که برای ادغام شدن [سوژه‌های سیاسی] در دولت-ملت، بنیانی ایجاد می‌کند. همچنین اساسی بر قرار می‌کند برای [تشبث به] سازوکارهای گوناگونی که از خلال آنها، بتوان از آن دولت-ملت اجرا و انجام کارکردهای گوناگون را مطالبه کرد (برای مثال، حمایت از کسانی که ادغام نشده‌اند ولی به عنوان سوژه‌های سیاسی به رسمیت شناخته شده‌اند).

باری، جهانی‌شدن و شهری‌شدن، با نشان دادن سوبه‌های حذفی و انحصاری شهروندی ملی و هم زمان عجز آن در تضمین حقوق شهروندان، منش ادغامی شهروندی ملی را از بین بردند. برای مثال، به نظر می‌رسد شهروندی ملی در برخورد با تحکرات [و مهاجرت‌های] فراملی، منشی حذفی و انحصاری دارد و اسباب نابرابری میان شهروندان و مهاجران را فراهم می‌کند. به علاوه، در مواجهه با ثروت فزاینده، دولت ملی نمی‌تواند از آسیب‌پذیرترین شهروندان‌اش محافظت کند، و لذا به سرشت ادغامی [یا دربرگیرنده] شهروندی ملی پشت می‌کند. تحت چنین شرایطی، شهر به عرصه‌ای مبدل شده است که در آن جنبش‌های اجتماعی معنای شهروندی را به چالش می‌کشند و در پی «مطالبات حقوقی بازتوزیعی»^۱ در خصوص مسائلی همچون «مسکن و املاک»^۲ هستند (Holston and Appadurai, 1996, p. 197).

شاید هولستون و آپادورای، در خصوص احیای شهر به مثابه مکانی برای خواست‌های شهروندی اغراق می‌کنند. به واقع، همپوشانی و رابطه‌ی متقابل شهر و شهروند قدمت زیادی دارد. مشخص‌ترین رابطه برمی‌گردد به در هم تنیدگی اتیمولوژیک پیچیده‌ای که شهر و شهروند در آن با هم انبازاند؛ یعنی در معانی متداخلی که به اصطلاحات urbs و civitas لاتین مربوط است (see Haynes, 2007). در حالیکه urbs به یک جور معنای تجمع راجع است، civitas به سوژکتیویته‌ی سیاسی همبسته با محیط‌های شهری دلالت دارد. این رابطه دال بر تنشی میان [از یک سو] معنای شهر به مثابه نوعی توده‌ی شهری، و [از سوی دیگر] شهر به منزله‌ی یک اجتماع سیاسی است. از آنجاییکه اروپاییان بیشتر به شهر به عنوان سیویتاس و نه اربز، اجتماع سیاسی و نه تجمع، رجوع و اشاره کرده‌اند، شهر با مکان و کنش [یا کردار] شهروندی^۳ ترادف یافته است (see Weber, 1966).

به این اعتنا، شهر با کنش‌ها [یا کردارها] و پرابلماتیک‌های شهروندی مساوقت یافته است – به ویژه مساله‌ی رابطه‌ی فرد با یک تکثر سیاسی گسترده‌تر، حقوق احتمالی فرد، و مسئولیت‌هایی که این حقوق به بار می‌آورند. این مسائل مربوط به شهروندی، ذات و سرشت اندیشه‌ی حکومت [یا واحد/رژیم/سازمان سیاسی] را برای استقرار و سلطه در فضاهای شهر شکل داده‌اند. همانطور که ایزین^۴ (۲۰۰۲) نشان می‌دهد، شهر نوعی ماشین تفاوت^۵ است؛ ماشینی که در آن مرزهایی که باعث می‌شوند سوژه‌های سیاسی به عنوان شهروند در نظر گرفته شوند یا نشوند، مدام تولید و بر سرشان مناقشه می‌شود. خصلت [اصلی] شهر از خلال چنین مرکزکشی‌هایی تعیین می‌یابد. از پلوتوکراسی^۶ دولت-شهرهای یونانی گرفته تا مجادلات دموکراتیک بر سر نمایندگی در دولت-ملت‌های مدرن، شهر همواره مکانی بوده است که در آن این مساله که چه کسی باید به عنوان شهروند به رسمیت شناخته شود، از طریق تشخیص اینکه چه کسی باید به عنوان شهروند به رسمیت شناخته نشود و کنار گذارده شود، حل و فصل می‌شده است. این مجادلات در خیابان‌های شهر بر اساس حقوق، به رسمیت شناختن‌ها، و تکالیف، پیاده و اجرا شده است.

بنابراین برای مدت‌های درازی از مدرنیته‌ی اروپایی، شهر و شهروند بطور متقابل به یکدیگر گره خورده بودند. مدعی هولستون و آپادورای هم مبنی بر اینکه تبعیت شهر از کشور به عنوان پیامد ظهور دولت-ملت تا حدی گذرا است، موید این رابطه است. به نظر می‌رسد پویایی‌های فراملی جهانی‌شدن، احیا کننده‌ی شهر به مثابه مکان مجموعه‌ی جدیدی از پویایی‌هاست که پرابلماتیک شهروندی را بازصورتبندی نموده و به آن حیات مجدد بخشیده است. به این اعتنا، شهر به عنوان ظرف کنش‌ها و پرابلماتیک‌هایی که بر سازنده‌ی مفهوم سوژکتیویته‌ی سیاسی‌ای که تحت عنوان شهروندی از آن یاد می‌شود، مطرح شده است. این موضوع البته این پرسش را مطرح می‌کند که این کنش‌ها و پرابلماتیک‌ها دقیقاً چیستند.

¹ Redistributive rightclaims

² Housing [and] property

³ Place and practice of citizenship

⁴ Isin

⁵ Difference machine

⁶ plutocracy

اساساً می‌توان گفت پرابلماتیک‌های شهروندی گرد خود مساله‌ی شهری می‌چرخد: رابطه‌ی فرد با قسمی غیریت متکثر^۱. یعنی، شکل و قالب خاص شهروندی و ویژگی‌های خاص سوژیکتیویته‌ی سیاسی‌ای که تعیین می‌کند، از بطن مباحثه بر سر تکثر، که برساننده‌ی تجربه‌ی حیات شهری است سربرمی‌آورد. چه موضوع حقوق شهروند، چه قلمروی قدرتی که ضامن این حقوق است، چه وظایف و تعهدات شهروند نسبت به قدرت ضامن حقوق اش [=دولت] و نیز سایر هم زیستان‌اش [سایر شهروندان]، همه و همه پرابلماتیک‌هایی هستند که از بطن رابطه‌ی میان سوژیکتیویته‌ی فردی و تکثر همبسته با شهر سربرمی‌آوردند. نباید در تلاش برای شناخت ویژگی‌های امر شهری، از یاد ببریم که عدم تجانس یا تکثر، ویژگی‌های برساننده‌ی منسجمی بوده‌اند که شهر را تعریف کرده‌اند (Coward, 2009, pages 38-39). شهرها به عنوان فضاهایی درک شده‌اند که در آنها تفاوت تکثیر و تخلیط می‌شود. شهر در درجه‌ی نخست به عنوان مکانی برای مهاجرت که پذیرای سوژیکتیویته‌های سیال متکثر است، و سپس به عنوان پولیسی^۲ که میان‌کنش آگونیستی^۳، یک ویژگی برساننده‌ی آن است، از رهگذر تکثر (ولو اینکه شهروندان مدام تلاش کنند آن را انکار کنند) تعریف شده است.

این میان‌کنش آگونیستی را می‌توان به عنوان پروبلماتیک «بودن-با-دیگران» صورتبندی کرد (Nancy, 1991). نزد بسیاری از نظریه‌پردازان شهروندی، مساله‌ی بودن-با-دیگران، به مباحثه‌ای در باب رابطه‌ی شهروندی و اجتماع راه می‌برد (Walker, 1998). این مباحثه دو چیز را مشخص می‌کند: نخست کلکتیویته‌ای که فرد بدان تعلق دارد (کلکتیویته‌ای که واقعیتی است که حقوق، مسئولیت‌ها و تعهدات را [به آنها] تفویض می‌کند)؛ دوم، آن افرادی که به عنوان مطرودان و محذوفان از تعلق به اجتماع شناخته شده‌اند. به این اعتنا، اجتماع به عنوان تجمع و انباشتی از شهروندانی که ذاتاً با یکدیگر هم سرشت‌اند، درک می‌شود. بنابراین، اجتماع [در این برداشت سنتی] نوعی مرزبندی با کسانی است که گفته می‌شود هیچ وجه اشتراکی با ویژگی‌های شهروندان ندارند، کسانی که از حقوق و محافظت‌هایی که شهروندان از آنها بهره‌مندند، محروم و بی‌نصیب شده‌اند.

اما تکثر متضمن چیزی بیش از رابطه‌ی صرف مزبور میان شهروندی و اجتماع است. یعنی، اجتماع دربردارنده‌ی چیزی فراتر از گردهم‌آیی سوژه‌های یکسان و هم‌هویت، و حذف دیگری‌های آنها است. تکثر بر نوعی مساوقت و همبودی سوژه‌هایی دلالت دارد که از بن با یکدیگر متفاوت‌اند. تکثر متضمن [به رسمیت] شناخت تداخل‌ها و هم‌پوشانی‌های متقابل سوژه‌های سیاسی متفاوت و گونه‌گون است. برداشت کلاسیک از شهروند و اجتماع، از درک و به رسمیت شناختن چنین تداخل و هم‌پوشانی‌ای عاجز است؛ و برعکس، به شهروند به عنوان یک موجود ایدئال تنظیم‌گر^۴ می‌نگرد که نمایندگی اوج سوژیکتیویته است. بر این اساس، اجتماع نمودار هویتی جمعی است که می‌تواند در تحقق کل گستره‌ی حقوقی که به شهروند داده شده است، نقش بسزایی ایفا نماید [و یا به آن امکان تحقق یافتن ببخشد]. به دلایل مختلف به محذوفان از اجتماع این گونه نگریده می‌شود که آنها از دست یافتن به این وضعیت ممتاز سوژیکتیویته‌ی سیاسی عاجزند. شهروند چه به عنوان یک منحط عقب مانده درک شود، چه به عنوان یک دیگری لجوج، مساله این است که چگونه می‌توان حقوق شهروندی را از این دیگری‌های محذوف محفوظ داشت، و یا چگونه دیگری‌های محذوف را می‌توان در اجتماع شهروندان ادغام کرد.

اما همانطور که ایزین (۲۰۰۲) خاطرنشان می‌کند، شهروند دقیقاً از طریق همان سوژه‌هایی که از اجتماع شهروندی حذف شده‌اند، ساخته می‌شود. بدین ترتیب شهروندان و دیگری‌هایشان، بطور متقابل در هم فرورفته‌اند و رابطه‌ای متداخل با هم دارند. درک این موضوع، به مضمون دیگری راه می‌برد که در آن شاید بشود تکثر را فهمید: بر خلاف درک رابطه‌ی میان شهروندی و اجتماع بر اساس تجمع سوژه‌های یکسان، می‌گوییم تکثر سبب درک این موضوع می‌گردد که ما به طور برساننده‌ای به کسانی که از بن با ما تفاوت دارند گره خورده‌ایم. بنابراین اجتماع شهری، از موجودات ذاتاً یکسان ساخته نشده است، بلکه برساخته‌ی الگوی پیچیده‌ی تداخل‌ها و درهم آمیختگی‌های دوسویه^۵ است. باری، چنین درکی از تکثر، موجب این پرسش است که چه چیزی سوژه‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد که اینطور متقابلاً در هم متداخل‌اند. در حالیکه پیوند شهروندان به یکدیگر مربوط به شباهت ذاتی‌شان است، مساله‌ی بودن-با-دیگران متضمن الصاق سوژه‌های سیاسی کاملاً متمایز به یکدیگر است. بنابراین، پرسشی که مطرح می‌شود این است که چه چیزی میان سوژه‌ها است که بدان نحو به یکدیگر چفت و بست شده‌اند و در هم تنیده و متداخل‌اند. اگر مشخصه‌ی اصلی شهر تکثر باشد، پس پرسش سوژیکتیویته‌ی سیاسی در وضعیت شهری شدن

^۱ در خصوص تکثر حیات شهری بنگرید به مقاله‌ی کلاسیک ورث با عنوان «شهريت [یا شهريگي] به مثابه سبک زندگی».

^۲ polis

^۳ Agonistic interplay

^۴ Regulative ideal

^۵ Mutual imbrications

معاصر دقیقاً مربوط است به چیزهای موجود میان سوژه‌ها که آنها را همانطور که وصف کردم، به هم چفت و بست داده و در هم متداخل نموده است.

در مابقی این مقاله، به تتبع در باب همین موضوع می‌پردازم؛ اینکه در شهر چه چیزی میان ماست. حرف من این خواهد بود که شیوه‌های شهری وجود^۱ [یا اشکال شهری بودن]، دربردارنده‌ی تکثری‌اند که از طریق رابطه‌ای مشترک با یک ساختار شهری، به هم پیوند خورده‌اند. علاوه بر آن، ادعا خواهیم کرد که رابطه‌ی متقابل میان مادیت و سوژگی‌نویته در شهر معاصر، نهایتاً می‌رسد به مخالفت با استعاره‌ی فضایی جدایی^۲ که در کانون نظریه‌های شهروندی قرار داشته است. تلقی شهروند-سوژه‌ی حاکم (و در نتیجه مستقل یا خودآیین)، مبتنی بر مفهوم جدایی فضایی میان عناصر برساننده‌ی تصویر کلاسیک پژوهشگران از سیاست است. پیوستگی، نسبت‌مندی^۳ [یا رابطه‌مندی]، و مادیت که عناصر برساننده‌ی شهری‌شدن جهانی‌اند، دال برآند که میان ما سطوح تماس^۴ قرار دارد و نه شکاف‌های فاصله‌دار و پر درز^۵.

(زیر)ساخت‌های شهری‌شدن جهانی

بنابراین الگوهای متمایز شهری‌شدن (و ساختار شهری) چیستند که برساننده‌ی آنچه میان ما در شهرهای معاصر است، هستند؟ در قلب جریان‌های معاصر شهری‌شدن، شاهد وجود دو واقعیت در هم تنیده‌ی ابرشهر و زاغه^۶ هستیم. این واقعیت‌ها، هر دو، از طریق یک رابطه‌ی برساننده با زیرساخت‌هایی که در شهریت معاصر نقشی کانونی یافته‌اند، تعریف و تعیین شده‌اند^۷. شهرها که وابسته و متکی بر زیرساخت‌های تکنیکی مربوط به حمل و نقل، ارتباطات، تولید برق، سازماندهی عرضه، و دفع ضایعات هستند، به شکلی از شهری‌شدن گرایش دارند که هابیتات^۸ (۲۰۰۶) آن را با عنوان «کلانشهری‌شدن» توصیف کرده است. کلانشهری‌شدن از طریق شهری‌شدن مناطق اطراف شهر^۹ شکل می‌گیرد (UNFPA, 2007): روندی که در آن به واسطه‌ی امکانی که زیرساخت‌ها برای ارتباط‌گیری میان فواصل دور فراهم می‌کنند، از تراکم شهری کاسته می‌شود. منتها، به عوض اینکه حومه‌های شهری اطراف یک مرکز شهری رشد کنند (چیزی که بدان حومه‌شهری‌شدن^{۱۰} می‌گویند)، این فرایند [یعنی کلانشهری‌شدن] گونه‌ای شهری‌شدن است که فواصل و شکاف‌های میان شماری از مراکز را پر می‌کند. [در این فرایند] مناطق پراکنده‌ی چند مرکزی بزرگی ظهور می‌کنند که در آنها مراکز شهری بسیاری ذیل عنوان [کلی] ابرشهر قرار دارند. از دلتای رودخانه‌ی مروارید^{۱۱} گرفته تا منطقه‌ی کلانشهری بالتیمور-واشنگتن^{۱۲}، ابرشهرها، معرف و ویژگی شهری‌شدن در عصر معاصر هستند.

ابرها از طریق رابطه‌شان با زیرساخت‌های فنی که مناطق شهری بزرگتر و چندمرکزی را به هستی‌های شهری گره می‌زنند، تعریف می‌شوند. آنچه مناطق پراکنده‌ی حاوی مراکز شهری را به ابرشهرها تبدیل می‌کند و در ساختن آن نقش اساسی دارد همین زیرساخت‌ها هستند: جاده‌ها، حمل و نقل عمومی، ارتباطات، تولید برق، سازماندهی عرضه، و دفع ضایعات. بر این اساس، این زیرساخت‌های تکنیکی، صرفاً موجب شبکه‌ای به هم پیوسته از تعدادی شهر و سکونتگاه مجزا نمی‌شود (یعنی صرفاً فضاهای دور و مجزا را به یکدیگر پیوند نمی‌دهد)، بلکه سبب کم‌رنگ‌شدن مرزهایی می‌شود که در آنها این مراکز [شهری] به یک هستی شهری وسیع‌تر الصاق شده‌اند. ابرشهر صرفاً نوعی منطقه با رشد پراکنده‌ی سکونتگاه‌ها نیست، بلکه پیوند چندین و چند مرکز شهری به یکدیگر است برای اینکه جملگی به یک هستی دیگر شکل دهند (بنابراین، ابرشهر نوعی تجمع صرف [تعدادی مراکز شهری] نیست، بلکه چیزی فراتر از جمع اجزای اش است). به این اعتنا، ابرشهر فراتر از یک شبکه است، گرچه وابسته و متکی بر مقولات پیوستگی و سیالیت و پویایی است^{۱۳}.

¹ Urban modes of existence

² Spatial trope of separation

³ relationality

⁴ Surfaces of contact

⁵ Interstitial gaps

⁶ Metacity and slum

^۷ برای بررسی مفصل گستره‌ی زیرساخت‌های شهریت معاصر بنگرید به کار گراهام و ماروین (۲۰۰۱).

⁸ HABITAT

⁹ metropolitanization

¹⁰ periurbanization

¹¹ suburbanization

¹² Pearl River Delta

¹³ Baltimore-Washington Metropolitan Area

^{۱۴} تمایز میان التصاق [یا مفصل‌بندی] و تجمع، به ترتیب ابرشهر (metacity) را از گران‌شهر (megacity) تمییز می‌دهد.

همزاد و همبسته‌ی ظهور ابرشهر و نیز زیرساخت‌های تکنیکی‌ای که کلانشهری شدن را تعیین و تعریف کرده است (گرچه با منشی منفی و سلبی) به قول دیویس (۲۰۰۶) «سیاره‌ی زاغه‌ها» است. زاغه‌ها که با فقدان زیرساخت‌های رسمی و در نتیجه فقدان امنیت وابسته بدان، تعریف می‌شوند، نمودار شهری شدن غیررسمی‌ای هستند که سبب انباشت انبوهی جمعیت در ابرشهرها شده، و از آن راه، به شهری شدن مناطق اطراف شهرها دامن زده‌اند. زاغه‌ها که صرفاً حاشیه‌های شهری نیستند، به شکلی از درزگیرهای شهری^۲ بدل شده‌اند که شکاف‌ها و فضاهای خالی گوناگونی از ابرشهر چندمرکزی را پر می‌کنند.

زاغه‌ها به دلیل نداشتن حق مالکیت [رسمی]، بی بهره بودن از شان انسانی، مالکیت، و اغلب عاری بودن از زیرساخت‌ها، ماده‌ی تاریک^۳ جریان شهری معاصر هستند: [یعنی مناطقی که] برای پیوند دادن و مفصل‌بندی مراکز مختلف ابرشهر، حیاتی و اساسی‌اند اما با این حال فاقد زیرساخت‌هایی هستند که تعریف‌کننده‌ی کلانشهری شدن است (Neuwirth, 2005). بر این اساس مهم است که به زاغه‌ها به عنوان نوعی اصل ضدشهری^۴ ننگریم. برعکس زاغه‌ها هم به عنوان اشکال ناکامل کلانشهری شدن تعریف می‌شوند و هم برای آن اساسی و حیاتی‌اند. به واقع، بحث‌هایی که از دل مسائل مربوط به زاغه‌ها سر بر آورده‌اند، گرد شیوه‌ای می‌چرخند که در آن زیرساخت‌ها (و در نتیجه امنیت) می‌توانند در این مناطق ادغام شوند (UNHABITAT, 2006). بنابراین زاغه‌ها در تقابل با شهرها قرار ندارند، بلکه بخشی از جریان حومه-شهری شدن کلانشهری-اند که سبب تورم جمعیت شهری شده، و محرک گسترش بیشتر زیرساخت‌های فنی‌اند.

تراکم زیرساختی که از ویژگی‌های اصلی کلانشهری شدن است، برساننده‌ی یک جور اکولوژی پیچیده‌ی سوپزکتیویته‌ی سیاسی می‌شود.^۵ کسی که ساکن ابرشهر است، به مجموعه‌ی پیچیده‌ای از تکنولوژی‌هایی دوخته شده است که موجد و مولد نوع متمایزی از سوپزکتیویته است. این مجموعه، آمیزه‌ای از توانایی‌ها، ظرفیت‌ها و چیزهای انسانی و تکنولوژیکی است. اشاره به چند نمونه از این مجموعه‌ها خالی از لطف نیست. اولاً، حیات شهری از مجموعه‌های مدیریتی‌ای تشکیل شده است که در آنها حیات کلانشهری از تکنولوژی‌های مربوط به عرضه جدایی‌ناپذیرند؛ یعنی تکنولوژی‌هایی که تامین‌کننده‌ی برق، غذا، و کالاهای مصرفی‌اند و همچنین ضایعاتی را که این مواد و کالاهای مصرفی تولید می‌کنند، حذف می‌کنند (این مجموعه بطور متقابل از طریق دیگری ساخته شده است، که از خلال آن مصرف، بواسطه‌ی تکنولوژی‌های ارتباطات شکل گرفته است). مصرف‌کننده که ظاهراً مرکز فرایند است، در مجموعه‌ی پیچیده‌ای از مناسبات میان چیزهای انسانی و نوانسانی قرار می‌گیرد: فروشنده جزئی از مجموعه‌ی گسترده‌تری است که شامل ماشین‌ها/هواپیماهایی می‌شود که کالاها را جابجا می‌کنند، ایستگاه برقی که به سوپرمارکت برق می‌رساند و آن را روشن می‌کند، و کامپیوتر شخصی که از طریق اش مصرف صورت می‌پذیرد (و احتمالاً این مصرف از طریق سفارش کالا یا خدمات بصورت آنلاین و اینترنتی انجام می‌شود). ثانیاً، حیات کلانشهر متشکل از مجموعه‌ای از جابجایی‌ها و سیالیت‌های خاص و متمایز است، از جمله جابجایی انبوه بدن‌ها، انتقال برق‌آسای اطلاعات، و توزیع و پخش حساب‌شده‌ی کالاها، برق و ضایعات. به این اعتنا، یک کارگر، در و از خلال مجموعه‌ی پیچیده‌ای از جابجایی‌ها و ترابری‌ها، فیبرهای نوری، سیم‌های مسی، و تونل [های ارتباطی] ساخته می‌شود و از آنها جدایی‌ناپذیر است. و نهایتاً، ویژگی کلانشهری شدن در مجموعه روش‌هایی است که در آنها، حضور می‌تواند از فاصله‌ی دور تحت‌الشعاع قرار بگیرد: تلفن، ویدئو، پست.

این سرهم‌بندی‌های مختلف، نشانگر اکولوژی‌های پیچیده‌ای از سوپزکتیویته‌اند که در آنها سوژه، به مثابه محصول و پیامد مفصل‌بندی و پیوند خاص و متمایز شماری از عناصر نامتجانس و ناهمگون، پدیدار می‌گردد. این سوژه‌ی ساکن در کلانشهر را دیگر نمی‌توان بر اساس درگیری یک فرد خودآیین با مجموعه‌ای از کالاها و خدمات درک کرد. برعکس، سوژه‌ی کلانشهری یک پدیده‌ی پخشیده/پراشیده^۱ [یا منقسم] است، که تنها می‌توان با دنبال کردن اثر اکولوژی‌های پیچیده که مختص حیات کلانشهری اند، فهم اش کرد.^۶

¹Planet of slums

²Urban In-fill

³Dark matter

⁴Antiurban principle

^۵ در باب مفهوم «اکولوژی پیچیده‌ی سوپزکتیویته‌ی سیاسی» بنگرید به کاورد (۲۰۰۹). این مفهوم بطور کلی ناظر بر این مضمون است که سوپزکتیویته محصول سرهم‌بندی چیزهایی (انسانی و نوانسانی، مادی و غیرمادی) است که در یک وضعیت پویای برهم‌کنش و تأثیر متقابل قرار دارند و در نتیجه متقابلاً برساننده‌ی سوپزکتیویته‌ای هستند که از مجموع اجزای اش کلان‌تر است. بدین ترتیب، این «اکولوژی پیچیده» با سایبورگ هاراوای (۱۹۹۱) یا کنشگر لاتور (۱۹۸۸) شباهت دارد.

⁶ distributed

^۷ دربارهِ سوژه‌ی توزیع‌شده یا منقسم بنگرید به پنت (2005a, p. 451).

ظهور ابرشهرها، زاغه‌ها و اکولوژی‌های پیچیده‌ی سوپژکتیویته، نشان‌دهنده‌ی دینامیکِ برساننده‌ی خاصِ شهری‌شدن جهانی‌اند: یعنی، سرهم‌بندی [یا مونتاژ، یا الصاق] چیزهای نامتجانس و ناهمگون با استفاده از زیرساخت‌های تکنیکی یا صنعتی (و یا با فقدان آنها). بر این اساس خصایص ماهوی شهریتِ معاصر عبارتند از زیرساخت‌های تکنیکی و سرهم‌بندی. به عبارت دیگر، خصلتِ سوپژکتیویته‌ی شهرِ معاصر، از طریق و به دستِ (زیر)ساختِ مونتاژ و سرهم‌بندی شده است. بافتِ اربنِ شهرِ معاصر^۱ مجاری و کانال‌هایی را ایجاد کرده است که از رهگذر آنها سیالیت‌ها و جابجایی‌هایی که موجب سوپژکتیویته‌ی معاصرند، ظهور می‌کنند. یا همین بافت است که دیوارهایی را می‌سازد که بر اساس آنها، خودها و دیگران^۲ [با/به یکدیگر] مفصل‌بندی یا چفت و بست می‌شوند. بنابراین فیبرهای نوری، سیم‌ها، جاده‌ها، و دیوارهای شهر هستند که بین ما قرار دارند: این‌ها هستند که رابط‌های پیونددهنده^۳ [یا مفصل‌بندی‌کننده، یا الصاقی] را هم در نمونه‌های فردی سوپژکتیویته شکل می‌دهند و هم در مناسباتِ گسترده‌تر میان این سوژه‌ها و غیریتِ متکثر شهر.

بطور سنتی سوژه‌ی سیاسی به عنوان کسی که حاملِ حقوق، تعهدات، و وظایف (همان شهروند مثلاً) است، به عنوان جوهری خودآیین و مستقل درک می‌شد که کمابیش در انطباق با ریخت‌شناسیِ بدن انسانی قرار داشت. در واقع، سوژه‌ی سیاسی به عنوان عاملی تلقی و تئوریزه شد که مشغولِ اجرای انتخابات‌اش است؛ انتخاباتی که از طریق قوه‌ی تعقل (که بطور ضمنی این قوه به عنوان «مغز» یا «ذهن» درک می‌شد) برگزیده شده‌اند. این قوه‌ی عقلی، در درون یک شیء زیستی-مکانیکی [=بدن] قرار داشت که [برای فرد] راه‌های برقرارکردنِ ارتباط با آن را فراهم می‌ساخت و همچنین نحوه‌ی اداره‌ی جهانی را میسر می‌کرد که منفک از، و در عین حال، در تیولِ فرد قرار داشت. چنین برداشتی، درکی است یکسره انسان‌انگارانه از سرشتِ سوپژکتیویته‌ی سیاسی، که طبق آن فرد به عنوان موجودی درک می‌شود مرکب از قوه‌ی تعقل و بدنی که می‌تواند در و بر روی جهان کار و فعالیت کند (Hedegger, 1993; Seckinelgin, 2006). این موجود تا حدی شبیه به سرحداتِ بدن^۴ است (یعنی سطح پوست). بطور کلی، این برداشت سنتی ریخت‌شناسی‌ای است که تنِ آدمی را به عنوان نوعی سوژه‌ی خودآیین در نظر می‌گیرد که ضمن اینکه در جهان مشغولِ فعالیت است، اساساً از آن منفک است.

سرهم‌بندی شهری معاصر این ریخت‌شناسی سنتی را (با بسطِ نحوه‌ی ساخته‌شدنِ عقلانیت و تجسد^۵ در سوژه‌ی کلانشهری از طریق نقشی که زیرساخت‌های تکنیکی در ساخته‌شدنِ آن دارند) به چالش می‌کشد. زیرساخت‌های تکنیکی، صرفاً ابزار و اسباب‌هایی نیستند که عاملان به کارشان گرفته باشند و چیزهایی مجزا از عاملان نیستند، بلکه عناصرِ برساننده‌ی اکولوژی‌های پیچیده‌ی سوپژکتیویته اند (Bennett, 2005a). سوژه یا عامل، که فی‌المثل در استفاده از تلفن‌های همراه سر بر می‌آورد، نمی‌تواند به بخش‌های مجزایی تقسیم گردد (مگر برای اهداف تحلیلی)، بلکه آمیزه‌ای برساننده از امور تکنیکی و انسانی است که چیزی فراتر از مجموع اجزای‌اش ایجاد می‌کند. چنین سوپژکتیویته‌ای [سوپژکتیویته‌ی ناشی از حیات کلانشهری] هیچ مراقتی با برداشت سنتی از سوپژکتیویته ندارد؛ برداشتی که برای عامل، قائل به وجودِ قوه‌ی تعقلی بود که از طریق سیگنال‌های الکترو-شیمیایی، بدن را به حرکت وامی‌داشت و از آن طریق در جهان تغییر ایجاد می‌کرد (برای مثال از طریق استفاده از یک ابزار به نحوی خاص). این برداشت سنتی، مبتنی بر ریخت‌شناسی از عاملی (agent) متمرکز و واحد بود که وفق آن، عامل به غایت منفک و مجزا از جهان است و می‌بایست بر آن انزوا و جدایی فائق آید تا بر جهان اطراف‌اش تأثیری داشته باشد.

این ریخت‌شناسی، مفهومی به شدت روان‌شناختی از سوپژکتیویته ارائه می‌دهد که در آن سوژه، نقطه‌ی کانونی و متمرکزِ تصمیم‌گیری است. عامل یا سوژه در این برداشت کسی است که کنش‌هایی معطوف به خارج از خود یعنی بسوی جهان دارد و علی‌رغم اینکه تا ابد محکوم به پدیدارشدن در عالم خارج است، خود را به عنوان چیزی جدا و مستقل از آن تفسیر و تعبیر می‌کند. اما ریخت‌شناسی سوپژکتیویته‌ی ناشی از کلانشهری‌شدن، برعکس، به شدت پراشیده^۶، مادی و این-جهانی^۷ است. حاصلِ چنین نگاهی، ریخت‌شناسی‌ای است که در آن سوپژکتیویته محلِ ظهورِ اکولوژی پیچیده‌ای از مواد (ارگانیک و جز آن)

¹ Urban fabric of contemporary city

² Selves and others

³ Articulatory links

⁴ Extremities of body

⁵ embodiment

⁶ dispersed

⁷ worldly

می‌گردد. این اکولوژی پیچیده همان چیزی است که قبلاً در جای دیگری از آن با عنوان «سوبژکتیویته‌ی سایبورگ»^۱ یاد می‌شد: نه تنها تقویت بدن، بلکه بازتوزیع (و نهایتاً تغییر) توانایی‌ها و ظرفیت‌های اش (Gandy, 2005; Mitchell, 2003).

بر این اساس اس و اساس ریخت‌شناسی هستی‌شناختی شهری‌شدن جهانی، عبارتست از کاستی و تحدید شکاف‌ها – و بویژه، امحای شکافی که فرد خودآیین را از محیط اطراف‌اش جدا می‌سازد. بنابراین در کانون شهریت جهانی، نوعی ریخت‌شناسی هستی‌شناختی وجود دارد که از اساس، نگره به جهانی را که برداشت‌های قبلی از سوبژکتیویته‌ی سیاسی بر آن مبتنی بوده‌اند، به نقد می‌کشد. بر خلاف [دیدگاه سنتی] که ابژه‌ها در یک واسطه‌ی فضایی خنثی^۲ (بر روی هم‌دیگر) کار می‌کردند، شهری‌شدن جهانی سبب ظهور هستی‌شناسی‌ای شده است که در آن دیگر خبری از واسطه‌های خنثی نیست، و موجودات مورد بحث، به عوض حرکت در فضا، به مثابه سرهم‌بندی‌هایی ساخته می‌شوند که در روابط و مناسبات مختلف به یکدیگر چفت و بست و الصاق شده‌اند. موضوع بر سر پیوند موجودات متمایز مستقل، به هم‌دیگر نیست، بلکه بحث بر سر ساخته‌شدن سوژه‌هایی متمایز، از طریق ظهور بدن‌هایی جدید (از خلال روابط گوناگونی که در میان مواد هم‌جوار هم ایجاد شده‌اند) است. ادعای من این است که تغییر و گذار ریخت‌شناسی انتولوژیک مبتنی بر فاصله‌بندی^۳ و شکاف‌ها، به ریخت‌شناسی‌ای که از طریق سرهم‌بندی و مفصل‌بندی ساخته شده است، شاهدهی است بر ظهور «بس‌گانگی شبکه‌ای»^۴ ای که در «تحلیل هم-بودی»^۵ نانس (۲۰۰۰) مطرح شده است.

مفهوم‌سازی مجدد نسبت‌مندی: نه یک شکاف، بلکه یک جدایی مشترک

با این تفصیل ادعای من این است که شهری‌شدن سیاست جهانی، نمودار نفی شکاف یا فاصله‌ای است که بنا بر آن نظریه-پردازان شهروندی بطور سنتی طرح‌های انتولوژیک خود را بنا می‌کردند. سرهم‌بندی‌های شهری‌شدن جهانی، نسبت‌مندی‌ای را که اشکال انتولوژیک شهروندی بر آنها مبتنا یافته‌اند، تغییر می‌دهند. ارزش‌اش را دارد که برای بررسی این تغییر نسبت‌مندی اشاره‌ای موجز به تحلیل هم-بودی نانس بکنیم. نانس هم در اجتماع بیکار^۶ (۱۹۹۱) و هم در متکثر تکین بودن^۷ (۲۰۰۰)، هم‌بودی^۸ یا بودن-با^۹ را به عنوان دینامیک یا نیرویی که از حیث هستی‌شناختی ماتقدم است، پیش می‌کشد (در واقع او آن را همچون سنگ بنای فلسفه‌ی اولی معرفی می‌کند). بنابراین در کار نانس روابط میان خود و دیگری اساسی‌اند. در واقع او مفهوم هایدگری میتزاین^{۱۰} یا همان بودن-با را بسط می‌دهد؛ مفهومی که بر وفق آن رابطه‌ی این-همانی و تفاوت^{۱۱}، خود و دیگری^{۱۲}، اجتناب‌ناپذیر است (Heidegger, 1962). به این اعتبار نانس نسبت‌مندی را بُعد لاینفک هستی می‌داند. در تدوین این برنامه‌ی هستی‌شناختی است که نانس مفهومی از نسبت‌مندی را بر می‌کشد که طبق آن فاصله‌بندی یا شکاف میان موجودات وابسته نفی می‌شود، و این صورت‌بندی شکلی از نسبت‌مندی ایجاد می‌کند که برای درک شهریت جهانی مناسب است.

به زعم نانس رابطه‌ی بودن-با-دیگران باید به مثابه نوعی دینامیک جدایی‌های مشترک^{۱۳}، و نه فضا‌های منقطع^{۱۴}، صورت‌بندی گردد. او در اجتماع بیکار، خاطرنشان می‌کند که نسبت‌مندی بطور کلاسیک به عنوان موضوعی مربوط به اتم‌های فردی هم‌بود در جهان درک می‌شد (۱۹۹۱، ص. ۴). یعنی، هستی بر اساس فردیتی درک می‌شود که وفق آن روابط با دیگران، به عنوان پدیده‌ای ثانوی در نظر گرفته می‌شود که از دل درگیری تصادفی فرد با جهان سربرآورده است. در چنین تبیینی نسبت‌مندی به عنوان نوعی رابطه میان دو فردی که به لحاظ فضایی مجاور هم هستند، درک می‌شود. نسبت‌مندی [در درک سنتی] پیوندی است که از فاصله (هرچند خرد) عمل می‌کند و ضامن این است که خود و دیگری به لحاظ تجربی به یکدیگر پیوند خورده (اغلب در روابطی آگونستی و متعارض) و در عین حال به لحاظ هستی‌شناختی از هم جدا باشند.

¹ Cyborg subjectivity

² Neutral spatial mediums

³ spacing

⁴ Reticulated multiplicity

⁵ Co-existential analytic

⁶ Inoperative community

⁷ Being singular plural

⁸ coexistence

⁹ Being-with

¹⁰ mitsein

¹¹ Identity and difference

¹² Self and other

¹³ Dynamic of shared divisions

¹⁴ Traversed spaces

این صورتبندی در نظریه‌های شهروندی‌ای که مبتنی بر مفاهیم سوپژکتیویته و عاملیت واحد و یکپارچه هستند، نیرومندترین صورتبندی است. همه‌ی این هستی‌شناسی‌ها [ی کلاسیک از سوپژکتیویته و شهروندی] یک وجه اشتراک دارند: انکار صورتبندی‌ای از مفهوم رابطه با غیریت که قائل به تقدم هستی‌شناختی این رابطه است. بنابراین نسبت‌مندی به عنوان برگزشتن از یک شکاف یا فضا درک می‌شود. با این همه، حتی آن فلسفه‌هایی که بودن-با-دیگران را جدی می‌گیرند از خطر تلقی نسبت‌مندی به عنوان شکلی از فاصله‌بندی، در امان نیستند، و در نتیجه، در معرض این خطرند که به غیریت (از آنجا که غیریت نسبت به خود مفهومی مکمل است و به لحاظ فضایی، به رغم نزدیکی جغرافیایی، از آن در فاصله است) به عنوان چیزی که می‌توان آن را همچون امری فرعی یا حادث/ممکن در نظر گرفت، بنگرند. می‌توان گفت چنین برداشتی از غیریت به مثابه امری ثانوی و فرعی (یعنی تلقی غیریت به عنوان محصول ترسیم نسبت‌مندی بر اساس برگزشتن از یک فضا یا شکاف) ویژگی بنیادین متافیزیک حضور است. دقیقاً با چنین مضمون و برداشتی است که می‌توان غیریت را به عنوان چیزی جدا و منفک در نظر گرفت که از خلال ادغام، به وضعیت امر این‌همان تقلیل یابد.

نانسی (۲۰۰۰، صص. ۲۱-۲۶) می‌گوید باید به نسبت‌مندی به عنوان دینامیکی بنگریم که به لحاظ هستی‌شناختی امری ماتقدم است. غیریت، بر سازنده و مقوم معنای خود است و بالعکس. با چنین درکی، نسبت‌مندی به یک جدایی مشترک^۱ مبدل می‌شود و نه پیونددهنده و رابط موجودات ظاهراً جدایی‌پذیر. این جدایی مشترک را می‌توان به عنوان مرزی در نظر گرفت که حد یا قلمروی دقیق خود و دیگری در آن تقرر یافته است: نقطه‌ای که خود متوقف می‌شود و دیگری می‌آغازد. تقرر همین مرز است که به لحاظ هستی‌شناختی لحظه یا سوییته بر سازنده در هر شکلی از وجود است. اما این مرز نه به خود تعلق دارد و نه به دیگری، بلکه متعلق به هر دو آنهاست و در نتیجه امری مشترک است. اما این مرز جداکننده هم هست. بنابراین، مرز مزبور، سطح جدایی‌ناپذیر تماس است که در آن، یک رابطه‌ی جدایی [و تقسیم] ساخته شده است. به این ترتیب است که نانسی به ارائه‌ی تحلیل هم‌بود بر اساس بسگانگی شبکه‌ای می‌پردازد (Nancy, 2000, p.9). وجود تشکیل‌دهنده‌ی تکراری از جدایی‌ها یا مرزهایی است که بر سازنده‌ی شماری هویت‌های تکین است که تنها از طریق این جدایی‌ها، هویت انتولوژیک خود را به دست می‌آورند.

بعلاوه، بسگانگی تکینگی‌های درهم‌تنیده^۲ (یا موجودی که متکثر تکین است) بی‌کار^۳ است. خود همواره از طریق سطح تماس مشترک با دیگری قوام می‌یابد یا شکل می‌گیرد. بنابراین جدایی‌های مشترک، بر هر موجود تکینی حد می‌گذارد و آن را از بدل شدن به یک حضور کامل، مستقل و توپُر^۴ باز می‌دارد. بدین ترتیب، ممکن نیست که هیچ تکینگی‌ای خود را به مثابه یک اصل خودبسنده‌ی هستی^۵ ارائه دهد. بنابراین هیچ تکینگی‌ای نمی‌تواند منکر وجود دیگران (و شکل‌های دیگر هستی) در جهان شود. با این تفصیل، تمام مضامین حضور، همه‌ی مفاهیم و رژیم‌های سیاسی، بطور مستمر از سوی جدایی‌ناپذیری [یا تقلیل‌ناپذیری] بر سازنده‌ی غیریت، ناکار/بی‌کار می‌شوند. بنابراین به مجرد اینکه به یک آرمان سیاسی مجال حضور داده شود و به عنوان یک اصل خود-بسنده اعلان گردد، پای رابطه‌ی بر سازنده‌ی آن با غیریت (اغلب نوعی طرد و انکار) به میان می‌آید.

بسگانگی شبکه‌ای^۶: عناصر مفصل‌بندی‌شده و سرهم‌بندی‌های تکین

این بسگانگی بی‌کار و شبکه‌ای چارچوبی به دست می‌دهد برای درک سرهم‌بندی در و از طریق زیرساخت‌هایی که به شهری شدن جهانی شکل داده‌اند. مهم است خاطر نشان کنیم که سرهم‌بندی‌ها دارای یک جوهر انتولوژیک متمایز و ویژه‌اند. یک سرهم‌بندی صرفاً شبکه‌ای نیست که در آن مجموعه‌ای از چیزهای متمایز به یکدیگر پیوند خورده باشند. این اتصال شبکه‌ای موجودات جدایی‌پذیر مختلف، نافی این مضمون نیست که نسبت‌مندی، دینامیکی است که در آن موجودات مستقل از خلال شکلی از فاصله‌بندی با یکدیگر مرتبط می‌شوند. سرهم‌بندی به باور من، نمودار نفی چنین فاصله‌بندی‌ای است، چرا که متضمن اتصال عناصر به یک پدیده‌ی تکین از طریق جدایی‌های مشترک است.

در تحلیل همبودی نانسی، جدایی‌های مشترک روابطی بدون فاصله‌بندی‌اند. آنها، نوعی مفصل یا لولا ایجاد می‌کنند که در آنها دو موجود (برای مثال خود و دیگری) از یکدیگر متمایز می‌شوند، و به یکدیگر متصل و مرتبط می‌گردند. یعنی مرزی که در آن خود و دیگری تعریف و تعیین شده‌اند، هم تفاوت‌گذاری خود از دیگری است، هم الصاق یا پیوند^۷ خود و دیگری (چرا

¹ Shared division

² Intertwined singularities

³ Inoperative

⁴ Self-contained presence

⁵ Self-sufficient principle of being

⁶ Reticulated multiplicity

⁷ joining

که مرز امری است که به طرزِ تقلیل‌ناپذیری به صورت دوسویه برساننده است)، و هم نسبت یا رابطه‌ی^۱ خود و دیگری (از آنجا که فرد از رابطه و نسبت‌اش با دیگری معنا را به کف می‌آورد). این دینامیک سه گانه را من مفصل‌بندی عناصر^۲ می‌خوانم. مهم است خاطر نشان کنیم که مفصل‌بندی عناصر به لحاظ تاریخی امری حادث^۳ است. در هر شرایطی جدایی مشترک، [وضعیتی] ایجاد و برقرار می‌کند که در آن یک عنصر در مفصل‌بندی پایان می‌یابد و عنصری دیگر آغاز می‌شود. پس از مدتی این جدایی‌ها تغییر می‌کنند، و ماهیت عناصری را که به یکدیگر مفصل‌بندی شده‌اند، دستخوش تغییر قرار می‌دهند. دقیقاً همین مفصل‌بندی عناصر است که سبب می‌شود ناسی از استعاره‌ی بس‌گانگی شبکه‌ای استفاده کند: تکراری که داغ به هم-گوریدگی مرزهای گوناگون را بر تن خود دارد، بطوریکه هر کدام متقابلاً برساننده‌ی عناصری‌اند که با آنها فرق دارند.

بر این اساس، سرهم‌بندی مجموعه‌ای از عناصر مفصل‌بندی شده است که واجد ظرفیت، توانش یا عاملیت خاص و متمایزی است. سرهم‌بندی‌ها همچون تکنیکی‌ها تقسیم و تقلیل‌ناپذیرند: هر کوششی برای حذف یک عنصر منجر به تغییر مجموع‌ای می‌گردد که سرهم‌بندی استوار بر آن است. به علاوه، از آنجاییکه سرهم‌بندی متشکل از عناصر مفصل‌بندی شده است، در طی زمان این سرهم‌بندی‌ها هم تغییر می‌کنند و بالطبع ماهیت یا حتی وجود سرهم‌بندی هم دستخوش تغییر و تحول قرار می‌گیرد. در سرهم‌بندی، نسبت‌مندی به تفاوت‌گذاری در مرزهای مشترک مربوط است و در نتیجه بدون فاصله‌بندی است. منتها سرهم‌بندی‌ها چیزهایی مجزا و مستقل و درخود نیستند. یعنی سرهم‌بندی نوعی طرح مجدد نسبت‌مندی فاصله‌دار متافیزیک حضور^۴، به شکل ضمنی و پنهانی، نیست. از آنجا که (هم) وجود [ی]، قسمی بس‌گانگی شبکه‌ای است، سرهم‌بندی از این طرح انتولوژیک گنده نشده است؛ سرهم‌بندی، اگر اصلاً قابل شناسایی باشد، بدین طریق شناسایی می‌شود: از طریق خط‌کشی کمی پررنگ‌تر اطراف مرزهایش، که عناصر درونی آن را از عناصری که با جدایی‌ها در آنها اشتراک دارد، متمایز می‌سازد. بنابراین، سرهم‌بندی‌ها چیزهای منسجم و سازگاری در درون یک چارچوب همبودی کلان‌ترند که در آن موجودات جدایی‌پذیر تنها چیزهایی افسانه‌ای‌اند.

به این اعتنا، سرهم‌بندی نمودار طرحی هستی‌شناختی است که در آن، رابطه، به عنوان نوعی جدایی در یک سطح مشترک تماس (یا نوعی مفصل‌بندی) درک شده است. بدین ترتیب این [درک جدید] نفی برداشت فاصله‌دار از رابطه است که بطور سنتی در نظریه‌های شهروندی مورد استفاده قرار می‌گرفت. این تبیین از عناصر مفصل‌بندی شده و سرهم‌بندی‌های تکین، منبع نیرومندی است برای درک شهری شدن جهانی. برای مثال در شهری شدن مناطق اطراف شهر^۵، پراکندگی توسعه‌ی شهری [یا رشد شهری پراکنده و نامنظم]، آن مضمون از محیط شهری به مثابه امری متشکل از چیزهای جدایی‌پذیر را به مفهومی تغییر می‌دهد که وفق آن مجموعه‌ای از عناصر در مرزهایی مشترک [به یکدیگر] مفصل‌بندی یا چفت و بست شده‌اند. ابرشهرها نشانگر به هم پیوستگی مجموعه‌ای از مراکز شهری‌اند، به نحوی که آنها را به عنوان مناطقی منسجم^۶ در یک منظومه‌ی شهری گسترده‌تر برجسته و متمایز می‌سازد. بنابراین ابرشهر خط پررنگی است که اطراف یک منطقه‌ی تکین مشبک [یا شبکه‌ای] کشیده شده است. در درون ابرشهر مراکز متفاوت، موجوداتی [یا واقعیت‌هایی] جداشدنی نیستند، بلکه در مرزهای مشترک‌شان ساخته شده‌اند. هر گونه تغییری در این مفصل‌بندی باعث تغییر مجموع (یا سرهم‌بندی) تکینی که ابرشهر تشکیل داده است، می‌گردد. علاوه بر آن، اکولوژی پیچیده‌ی سوبژکتیویته‌ی شهری نمودار مفصل‌بندی عناصر ناهمگونی است برای ارائه‌ی عاملیت و یا ظرفیت‌های [یا توانش‌های] تکین. سوژه‌ی کلانشهری یک جور بس‌گانگی شبکه‌ای است که در آن عناصر انسانی و مادی به خودی خود از طریق جدایی‌های مشترک‌شان ساخته شده‌اند. همچنین چیزی است که در آن مفصل‌بندی این عناصر سبب پیدایش عاملیت‌های متمایز و تکین، و از آن راه، سرهم‌بندی‌ها می‌شود.

بساویدن، نه تواجه^۷: تغییر چارچوب اخلاق لویناسی

قول به تقدم و تقلیل‌ناپذیری نسبت‌مندی (یعنی در معرض غییریت بودن) ذاتی سرهم‌بندی‌های شهری، همچنین ابزاری انتقادی است برای بازصورت‌بندی سیاست تبیین‌های کلاسیک شهروندی. با این حال می‌توان ادعا کرد چنین ابزاری در کار لویناس هم بوده است. در واقع، لویناس (۱۹۸۹) هم نسبت‌مندی را به عنوان یک واقعیت تقلیل‌ناپذیر هستی بر می‌نهد (بواقع، نخستین واقعیت هستی)، و هم این رابطه را چونان رابطه‌ای مربوط به مسئولیت، و از آن راه، اساسی برای یک اخلاق بنیادین

¹ Relating

² Articulation of elements

³ contingent

⁴ Spaced relationality of metaphysics of presence

⁵ periurbanization

⁶ Areas of consistency

⁷ Touching not facing

در نظر می‌گیرد. بنابراین لویناس طرح بسیار نیرومندی برای به چالش کشیدن نظریه‌های کلاسیک مربوط به شهروندی خودآیین به دست می‌دهد و مسئولیتی بنیادین را در قبال دیگری (ها) مورد اشاره قرار می‌دهد.

با این حال، دیدگاه لویناسی مبتنی بر طرحی انتولوژیک است که وفق آن رابطه‌ی خود-دیگری گرد یک شکاف یا فاصله‌بندی می‌چرخد. برای لویناس، مسئولیت در قبال دیگری از خلال مواجهه‌ی رو-در-رو میان خود و دیگری شکل می‌گیرد. در همین لحظه‌ی مواجهه‌ی رو-در-رو می‌توان به شکاف میان خود و دیگری پی برد. به نظر می‌رسد لویناس در توصیف‌اش از خواست اخلاقی مطالبه‌شده از سوی دیگری، این فاصله‌بندی هستی‌شناختی را به مثابه نوعی دینامیک پرتاب‌کننده^۱ می‌فهمد. با اینکه لویناس (۱۹۸۹) این خواست را همچون یک «پرتاب از نزدیک و بدون فاصله^۲» (ص. ۸۳) وصف می‌کند، همچنان می‌توان طنین این صدا را شنید که رابطه‌ای که طرح او بر آن بنا شده است حاکی از سیر و سفر [یا برگزشتن] از میان دو مکان هستی-شناختی است که متقابلاً برساننده‌ی یکدیگرند اما همچنان از یکدیگر مجزا اند.

اما به زعم نانسی، خمیرمایه‌ی بنیادین و اصلی برای درک رابطه‌ی خود و دیگری مواجهه‌ی رو-در-رو نیست، بلکه ژست بساویدن است.^۳ در مواجهه‌ی رو-در-رو ما دو موجود داریم که با یکدیگر رویاروی شده‌اند؛ در بساوش اما دو هویت داریم که در یک جدایی مشترک به یکدیگر مفصل‌بندی یا الصاق شده‌اند. درحالی‌که در مواجهه‌ی رو-در-رو، موجودات از خلال فراخواندن یکدیگر از فاصله‌ی یک شکاف، بصورت متقابل تقویم می‌شوند، در بساوش، موجودات از [درون] سطحی گشوده می‌شوند [یا سر بر می‌آورند] که خودش متشکل از غشاء و پوسته‌هایی لایتجزا است. در واقع، برای اینکه بساوش واقعاً بساوش باشد، هیچ جدایی و انفکاک نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین بساوش مفصلی است که هم مشترک است و هم جداکننده؛ مرز برساننده‌ای که موجودات متکثر از آن سر بر می‌آورند. مهم است که به بساوش با اصطلاحاتی بیندیشیم که صرفاً انسان‌انگاره نباشند. اندیشیدن به سطحی که در آن بساوش رخ می‌دهد به عنوان تماس سطح پوست بر روی پوست، و سوسه‌انگیز است، ولی بساوش فراتر از این حرف هاست. در سرهم‌بندی‌ای که ویژگی مبرز شهر معاصر است، بساوش یک جور رخداد مرکب است که در آن انسان و غیرانسان در سطوح مشترک تماس به یکدیگر پیوند می‌خورند: وقتی در خانه‌ای که به سر می‌بریم، دیوارها تکینگی‌مان را بهمان یادآور می‌شوند؛ یا وقتی سیم‌ها ما را در معرض دیگری‌های متکثری که پیام‌هایشان از طریق آن سیم‌ها منقل می‌شود، قرار می‌دهند.

با اینکه خیلی نمی‌توان بر سویی تفسیری این بازی مضامین تاکید کرد، ارزش‌اش را دارد که خاطر نشان کنیم که بر خلاف خواست اخلاقی‌ای که لویناس بر می‌نهد، یک سیاست شهری شده، متضمن «همبسته‌بودن با چیزها» است (Bennet, 2005b, p.133). یعنی، سیاست شهری شده، دیدگاه لاتور^۴ را هم دربر می‌گیرد؛ اینکه سرهم‌بندی‌هایی که تعیین‌کننده و معرف عصر معاصر هستند، خود از طریق مفصل‌بندی، یا بساوش انسان‌ها و چیزها تعین و شکل می‌یابند. و بدین ترتیب، انسان بودن یعنی «به طرز جدایی‌ناپذیری گرفتاربودن در نیروها و چیزهای نانسانی» (Bennet, 2005b, p.137). یا به بیان دیگر، یک سوژه‌ی سیاسی بودن در شهرهای کشورهای شمال، به معنی به‌هم‌پیوسته و ملصق بودن از طریق املاک خالی رو به زوال، یا با فیبرهای نوری پرسرعت، یا با لوله‌های آب و کابل‌های برق است. به این اعتبار، در بخش نتیجه‌گیری می‌خواهم به سیاست همبسته‌بودن-با-چیزها و پیامدهایش برای مفاهیم اجتماع (یا در-اشتراک-بودن) رجوع کنم.

نتیجه‌گیری: سیاست مادی شهروندی در «زمانه‌ی شهر»^۵

سوبژکتیویته‌ی سیاسی شهری متضمن یک سرهم‌بندی مفصل‌بندی شده و نسبت‌مند است. این سرهم‌بندی متشکل است از سوژه‌های تکینی که خود از پیوندهای مرکب مواد انسانی و نانسانی ساخت یافته‌اند. این سوژه‌های تکین در مرزهای مکان‌التقای‌شان در معرض یکدیگر قرار دارند – ابژه‌هایی که در کنار و از طریق آنها زندگی می‌کنند. به این اعتنا، سوبژکتیویته‌ی سیاسی شهری، کمتر از شهروندان و اجتماعاتشان تشکیل شده است تا از تکینگی‌ها؛ موادی که آنها را احاطه کرده است و دیگری‌هایی که آنها در معرض‌شان قرار گرفته‌اند. بخش بزرگی از این در معرض‌بودگی دقیقاً در سطوح مادی (ای که چیزهایی که در شهر معاصر میان ماست را می‌سازد) اتفاق می‌افتد. دیوارها، خانه‌ها، قطارها، و فیبرها، جملگی چیزهایی هستند که در میان ما قرار گرفته‌اند، چیزهایی که ممکن است در سرهم‌بندی‌های تکین متفاوت بسیاری ادغام شوند – و بنابراین این چیزها،

¹ Projectile dynamic

² Shot at point blank range

^۳ برای تامل بیشتر در باب اهمیت بساوش در فکر نانسی بنگرید به دریدا (۲۰۰۵).

⁴ Being in parliament with things

⁵ Latour

^۶ برای بحثی مبسوط‌تر در خصوص «زمان شهر» بنگرید به شاپیرو (۲۰۱۰).

به عنوان موجودات مشترک، حضور غیریت متکثر در شهر را به ما تذکر می‌دهند. بنابراین، همین چیزهاست که در شهر معاصر بین ماست - یعنی سنگ، شیشه، بتن و سیم.

این شرح اهمیت بازشناسی مادیتی را که میان ما قرار دارد نشان می‌دهد. با بازشناسی [اهمیت] مادیت مفهوم شهروندی از مساله‌ای مربوط به مذاکره میان افراد و اجتماعات تغییر می‌کند به مسائلی مربوط به تکنیکی‌هایی که گرد بافت شهری مشترک (ای که سرهم‌بندی‌های سوبرژکتیویته‌ی سیاسی شهری معاصر را مفصل‌بندی می‌کند) سر بر می‌آورند. در واقع این بازشناسی مستلزم بازصورت‌بندی برداشت‌های کلاسیک از شهروند و اجتماع است: شهروند به عنوان موجودی مستقل و خودآیین؛ اجتماع به عنوان امری که افراد را به هم می‌دوزد و یا تسهیم ذاتی مشترک¹. درحالی‌که ممکن است گفته شود تکنیکی‌ها از طریق آنچه میان آنها قرار دارد به یکدیگر متصل شده‌اند، این وابستگی به مادیت‌های شهریت، استقلال و خودآیینی سوژه به مثابه شهروند را از هم می‌پاشند. سوژه‌های سیاسی در سرهم‌بندی متکثری محاط شده‌اند، و به گونه‌ای به-هم‌گوریده‌اند که هر داعیه‌ی استقلالی ناممکن شده است. علاوه بر این، تکثر شهر، در معرض بودگی سوژه‌های سیاسی به روی غیریت متکثر از خلال چیزهایی که میان ماست، مفهوم جوهر مشترک² را زائل می‌سازد. تکنیکی‌ها به طرز تقلیل‌ناپذیری متکثراند، و صرفاً در آنچه آنها را جدا و منقسم می‌سازد، اشتراک دارند، تنها سطوحی که مرزهای برساننده‌ی آنهاست. و بنابراین، معنای در-اشتراک بودن در شهر امری است کاملاً متفاوت و مغایر با الگوهای کلاسیک از شهروندی و اجتماع بیان می‌کنند.

در نظر گرفتن نقش برساننده‌ی مادیت در هستی‌شناسی سیاست شهری شده‌ی جهانی، پیامدهایی برای برداشت کلاسیک از رابطه‌ی شهروندی با اجتماع دارد. اجتماع [بطور سنتی] به عنوان نوعی رابطه‌ی مبتنی بر یک پیوند یا جوهر مشترک میان افراد مستقل درک شده و در نتیجه به مثابه جمعیتی از شهروندان فهم گردیده است. بنابراین سیاست [در دیدگاه کلاسیک] امری کاملاً انسان‌محور است که موضوع‌اش به روش‌هایی که از طریقشان بتوان بر سر این مناسبات بحث و گفتگو کرد، تقلیل یافته است. بواقع دموکراسی در وهله‌ی نخست بر اساس مباحثه‌ی گفتگومانی بر سر تفاوت‌ها، در یک گفتگوی مشترک با شرکت افراد، صورت‌بندی شده است (Bennet, 2005b, 136). اما تحلیل فوق باید نشان دهد که رابطه‌ی میان ما در شهر نه فضایی تهی است و نه صرفاً امری مربوط به پیوندهای انسانی. بلکه، میان ما سطحی از تماس وجود دارد، یک نقطه‌ی مفصل‌بندی، که در آن عناصر ناهمگون در اکولوژی‌های پیچیده‌ی سوبرژکتیویته سرهم‌بندی شده‌اند. میان ما ساختار شهری وجود دارد - از خانه‌ها گرفته تا زیرساخت‌های تکنیکی بزرگ.

همین بودن در معرض غیریت متکثری که در چنین سوبرژکتیویته‌ی سیاسی‌ای نهفته است، متضمن معنای متفاوتی از اجتماع است. اجتماع به عوض کار تجمیع و پیوند دادن بدن‌ها به یکدیگر، به یک در معرض بودگی بیکار به روی دیگری‌ها مبدل می‌گردد. یعنی بودن-در-اشتراک با دیگری‌های متکثر است؛ یعنی مشترک بودن از طریق چیزهایی که برساننده‌ی سطوح مشترکی که ما را در معرض غیریت قرار می‌دهند. این چیزها دقیقاً همان امور مشترک میان ماست. و با این همه باید بفهمیم که در-اشتراک بودن مان متضمن نوعی واقع بودن متقابل در معرض غیریت، و از آن راه، ناکارکردن تمام مفاهیم انفکاک، کمال، و حاکمیت است. به این اعتنا، شهروند منفرد و اجتماع کامل وجود ندارد. این فیگورها همراه از خلال چیزها معروض دیگران‌اند، و در نتیجه همیشه دارای مرزی برساننده هستند که در آن مرز به طرز لاینفکی به دیگری‌هایشان پیوند خورده‌اند، بطوریکه این پیوند، هر مضمونی را که دال بر جدایی و کمال باشد، ناکار و نابود می‌کند. شهروندان شهری (urban) و اجتماع‌شان، سرهم‌بندی‌های پیچیده‌ای‌اند که وجه اشتراک‌شان ساختار مادی شهر (و غیریت متکثری که این ساختار شهری آنها را در معرض-اش قرار می‌دهد) است.

البته، این درک جدید بلافاصله صورت‌بندی جدیدی از سیاست شهروندی شهری موجود به دست نمی‌دهد. اما، می‌تواند سبب گشایش منطقی‌هایی شود که برداشت‌های کلاسیک شهروندی، مُنقادشان ساخته بودند. از جمله مهمترین چیزهایی که ممکن است گشوده شود، درک جدایی‌ناپذیری عناصر ناهمگونی است که در محیط شهری معاصر جاگیر شده است. بنابراین، مبد-گذاری در قطار در لندن و مادرید؛ ساختار شهری رو به زوال، متروکه یا بازتعمیر شده‌ی شهرهای حادثه‌دیده؛ و مهمات و سلاح‌هایی که برای «کنترل» زاغه‌های جهان مورد استفاده قرار می‌گیرند، همه و همه برای درک سوژه‌های سیاسی‌ای که ساکن متروپلیس‌های معاصراند، مهم هستند. همین چیزهاست که «در-اشتراک» داریم و «اجتماع بیکار» ما را می‌سازد (Nancy, 1991). تنها زمانی‌که بفهمیم این مادیت‌ها برساننده‌ی سرهم‌بندی‌ها و اکولوژی‌های پیچیده هستند، به ناامنی‌های عصر معاصر پی خواهیم برد و تازه خواهیم توانست به راه‌های مبارزه با منطبق‌خشونت آنها بیندیشیم.

¹ Sharing of common essence

² Shared substance

- Bennett J, 2005a, "The agency of assemblages and the North American blackout" *Public Culture* 17 445-465.
- Bennett J, 2005b, "In parliament with things", in *Radical Democracy: Politics Between Abundance and Lack* Eds L Toender, L Thomassen (Manchester University Press, Manchester) pp 133-148.
- Closs Stephens A, 2010, "Citizenship without community: time, design and the city" *Citizenship Studies* 14 31-46.
- Connolly W E, 1995 *The Ethos of Pluralization* (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN).
- Coward M, 2009 *Urbicide: The Politics of Urban Destruction* (Routledge, London).
- Davis M, 2006 *Planet of Slums* (Verso, London).
- Derrida J, 2005 *On Touching Jean-Luc Nancy* (University of Stanford Press, Stanford, CA).
- Gandy M, 2005, "Cyborg urbanization: complexity and monstrosity in the contemporary city" *International Journal of Urban and Regional Research* 29 26-49.
- Graham S, Marvin S, 2001 *Splintering Urbanism: Networked Infrastructures, Technological Mobilities and the Urban Condition* (Routledge, London).
- Haraway DJ, 1991 *Simians, Cyborgs, and Women: The Reinvention of Nature* (Routledge, New York).
- Haynes C, 2007, "Review essay: the coupling and decoupling of urbs and civitas" *Journal of Urban History* 33 296-305.
- Heidegger M, 1962 *Being and Time* translated by J Macquarie, E Robinson (Blackwell, Oxford).
- Heidegger M, 1993, "The question concerning technology", in *Martin Heidegger, Basic Writings revised edition*, Ed. D F Krell (Routledge, London) pp-..... .
- Holston J, Appadurai A, 1996, "Cities and citizenship" *Public Culture* 8 187-204.
- Isin, E, 2002 *Being Political: Genealogies of Citizenship* (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN).
- Latour B, 1988, "Mixing humans and nonhumans together: the sociology of a door closer" *Social Problems* 35 298-310.
- Levinas E, 1989, "Ethics as first philosophy", in *The Levinas Reader* Ed. S Hand (Blackwell, Oxford) pp 75-87.
- Mitchell WJ, 2003 *Me++: The Cyborg Self and the Networked City* (MIT Press, Cambridge, MA).
- Nancy J-L, 1991 *The Inoperative Community* (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN).
- Nancy J-L, 2000 *Being Singular Plural* (Stanford University Press, Stanford, CA).
- Neuwirth R, 2005 *Shadow Cities: A Billion Squatters, A New Urban World* (Routledge, Abingdon, Oxon).
- Seckinelgin H, 2006 *The Environment and International Politics: International Fisheries, Heidegger and Social Method* (Routledge, London).
- Shapiro M J, 2010 *The Time of the City: Politics, Philosophy and Genre* (Routledge, London).
- UNFPA, 2007 *State of the World Population 2007: Unleashing the Potential of Urban Growth* United Nations Population Fund, New York.
- UNHABITAT, 2006 *State of the World's Cities 2006/7* (Earthscan, London).
- van Den Abbeele G, 1991, "Introduction", in *Community at Loose Ends* Eds Miami Theory Collective (University of Minnesota Press, Minneapolis, MN)
- Walker R B J, 1998, "Citizenship after the modern subject", in *Cosmopolitan Citizenship* Eds K Hutchings, R Dannreuther (Macmillan, Basingstoke, Hants) pp 171-200.
- Weber M, 1966 *The City* 2nd edition (The Free Press, New York).
- Wirth L, 2003, "Urbanism as a way of life", in *The City Reader* 3rd edition Eds R T Le Gates, F Stout (Routledge, New York), pp 97-104.